



سدبار به ویرانه الله بگشتی و دیدی ثمرش را! ---
آئین نیاکان چه بدی داشت که یکبار نگشتی؟
نوشیروان

زنده یاد علی دشتی در بخش پایانی « بیست و سال »

با اندوه بسیار به فرومایگی برخی از ایرانیان اشاره می کند و می نویسد:

ایران شکست خورد - متوالیا شکست خورد - در قادیسیه و همدان شکست خورد - بطور ننگین و دردناکی شکست خورد ، شکستی که استیلای اسکندر و ایلغار مغول در برابر آن کم رنگ است ولی این حقیقت را بار دیگر نشان داد که هر گاه کشور مدیر یا پادشاه با کفایتی نداشته باشد حتی در برابر مستی اعراب نا مجهز نا آگاه از آئین سلحشوری همه چیز خود را از دست می دهد .

ایران شهر به شهر و ایالت به ایالت تسلیم گردید و نا گزیر شد یا اسلام آورد و یا در کمال خواری و فرو تنی جزیه بپردازد.

ایرانیان مطابق شیوه ی ملی خود در مقام نزدیک شدن به قوم فاتح بر آمدند و از در اطاعت و خدمت وارد شدند؛ هوش و فکر و معلومات خود را در اختیار ارباب جدید خود گذاشتند، زبان آنها را آموختند و آداب آنها را فرا گرفتند ، لغات قوم فاتح را تدوین و صرف نحو آن را درست کردند و برای اینکه فاتحان آنان را ببازی بگیرند از هیچ گونه اظهار انقیاد و فروتنی خود داری نکردند.

در مسلمانی از خود عربها پیشی گرفتند و حتی در مقام تحقیر دین و عادات گذشته ی خود بر آمدند و به همان نسبت در بالا بردن شان عربها و بزرگان عرب تلاتش کردند و اصل شرف و جوانمردی و مایه ی سیادت و بزرگواری را همه در عرب یافتند، هر شعر بدوی و هر مثل جاهلانه و هر جمله ی بی سر و ته اعراب جاهلیت نمونه حکمت و چکیده ی معرفت و اصل زندگانی شناخته گردید .

به اینکه مولای فلان قبیله و کاسه لیس سفره فلان امیر باشند اکتفا کردند . افتخار می کردند که عرب دخترشان را بگیرد و مباحات می کردند که نام عربی بر خود بگذارند!! . فکر و معرفت آنان در فقه و حدیث و کلام و ادب عرب بکار افتاد و هفتاد در صد معارف اسلامی را ببار آورد .

در بادی امر از ترس مسلمان شدند ولی پس از دو سه نسل در مسلمانی از عربها نیز جلو افتادند. برای تقرب به دستگاه حاکمه بنای چاپلوسی و مداهنه را گذاشتند به حدی که وزیر بی نظیر آنها در آینه نگاه نمی کرد که مبادا صورت یک عجمی را در آینه ببیند!! .

برای اینکه حاکم و امیر شوند نخست بنده فرمانبردار امرای عرب شدند تا از آن خوان یغما نصیبی ببرند ولی رفته رفته امر بر خود آنها نیز مشتبه شد بطوریکه در قرن سوم و چهارم، ایرانی دیگر خود را صفر، و حجاز را منشاء تمام انعام خداوندی تصور می کرد .

زنده یاد محمد قزوینی در همین زمینه می نویسد:

« ... اگر تقصیری در تاراج زبان عربی بر زبان فارسی بر کسی متوجه است می دانید به گردن کیست ؟ اول به گردن خلیفهء ثانی ، عمر این خطاب است که قشون عرب را به طرف ایران سوق داد، دوم به گردن یزد گرد سوم و سرداران قشون او که با آنهمه قوت و قدرت و جاه و جلال و جبروت و تمدن و ثروت که یراق اسبشان از نقره و نیزه هاشان از طلا (و یا برعکس) بود نتوانستند سدی در مقابل خروج آن عربهای فقیر سرو پا برهنه ببندند ، سوم به گردن بعضی ایرانیان خائن و عرب مآبان آن وقت (شبیه به فرنگی مآبان و روس و انگلیس پرستان امروزه که بلاشک نسبت اینها به خط مستقیم به آنها منتهی می شود) از اولیای امور و حکام ولایات و مرزبانان اطراف که به محض اینکه حس کردند که در ارکان دولت ساسانی تزلزلی روی داده و قشون ایران در دو سه واقعه از قشون عرب شکست خورده اند ؛ خود را فوراً به دامان عربها انداختند و نه فقط آنها رادر فتوحاتشان کمک کردند و راه و چاه را به آنها نمودند، بلکه سرداران عرب را به تسخیر سایر اراضی که در قلمرو آنها بود و هنوز قشون عرب به آنجا حمله نکرده بود، دعوت کردند و کلید قلاع و خزاین را دو دستی تسلیم آنها نمودند، به شرط آنکه عربها آنها را به حکومت آن نواحی باقی بگذارند .

کتب تواریخ بخصوص فتوح البلدان بلاذری، از اسامی شوم آنها پر است و یکی از معروفترین آنها (ماهویه ی سوری) مرزبان مرو، قاتل یزدگرد است که بعد ها در زمان خلافت علی به کوفه آمد و حضرت امیر به دهاقین و اساوره ی خراسان حکمی نوشت که همگی باید جزیه و مالیات قلمرو خود را به او بپردازند.

همچنین بعضی از ایرانیهای دیگر که برای تقرب به حجاج ابن یوسف (خونریز ترین دشمن ایران) ، دواوین ادارات حکومتی را که تا آن وقت به فارسی (یعنی به پهلوی) بود ، به عربی تبدیل کرد، یا مثل « خواجه ی بزرگ شیخ جلیل شمس اکفات » احمد ابن الحسن المیمندی ، وزیر سلطان محمود که پس از چهارصد سال از هجرت و خاموش شدن دولت عرب ، در خراسان و نواحی شرقی ایران ، چنان اقدامی کرد . تازه

آقای کافی الکفات از جمله کفایت‌هایی که به خرج داد ، یکی این بود که دواوین ادارات دولت غزنوی را که وزیر قبل از او ابوالعباس فضل ابن احمد اسفراینی به فارسی تبدیل نموده بود ، دو باره به عربی تحویل کرد.

فی الواقع پاره ای از ایرانیان به محض قبول دین اسلام گویا از تمام وجدانیات انسانی و عواطف طبیعی که منافات با هیچ دینی هم ندارد منسلخ می شوند ، قتیبه ابن مُسلم باهلی ، سردار معروف حجاج که چندین هزار نفر از ایرانیان را در خراسان و ماوراء النهر کشتار کرد و در یکی از جنگها به سبب سوگندی که خورده بود ، آنقدر از ایرانیان کشت که به تمام معنی کلمه از خون آنها آسیاب روان گردانید و گندم آرد کرد، و از آن آرد نان پخته تناول نمود، و زنها و دخترهای ایرانیان را در حضور آنها به لشگر عرب قسمت کرد ، ایرانیان قبر این شقی ازل و ابد را پس از کشته شدنش زیارتگاه قرار دادند و همه برای تقرب به خدا و قضای حاجات « تربت آن شهید را !!» زیارت کردند ولی بزرگترین شاعر ایران و بانی رفیعترین بنای مجد و شرف ملی ایران ، یعنی فردوسی توسی را پس از وفات ، به عوض اینکه قبه و بارگاهی بر سر قبر او بنا کنند ، معاصرین قدر شناس! او حتی جسدش را نگذارند در گورستان مسلمانان دفن کنند ، مقتدای آنان شیخ ابوالقاسم گرکانی (که خود ایرانی تبار بود) گفت : او ستایشگر گبران و کافران بوده است .

پروردگارا با ملت ایران چه شد ؟ چگونه روا داشتی که دامان پاک مادران این سر زمین آلوده گردد ؟ چگونه روا داشتی که زادگاه اهورا مزدا زرتشت پاک و کورش بزرگ بدست این شیر نا پاک خوردگان ویران گردد ؟

سحرم دولت بیدار به بالین آمد
گفت برخیز که آن تازی دیرین آمد
قدحی درکش و هوشیار به دنیا بنگر
که تمنای تو آن بود و بسر چون آمد

نوشیروان

پاینده ایران - پایدار و سرافراز باد ملت ایران

نوشیروان - بنیاد ایران‌بانان

شنبه، 03/01/2009